

مورخ ۵ جولای ۱۹۱۲ در منزل  
مبارک در نیویورک: درباره تحقق  
بشارات کتب مقدسه به ظهور موعود و  
غلبه امر بر سطوت ظاهری سلاطین

حضرت عبدالبهاء

نسخه اصل فارسی



ORIGINAL



AUDIO

# مورخ ۵ جولای ۱۹۱۲ در منزل مبارک در

نیویورک:

درباره تحقق بشارات کتب مقدسه به ظهور موعود و

غلبه امر بر سطوت ظاهری سلاطین<sup>۱</sup>

(خطابات جلد دوم، ص. ۱۶۱-۱۶۹)

بسیار بسیار خوش آمدید! در جمیع کتب مقدسه الهیه بشارتی است که بشارت می دهد روزی خواهد آمد که موعود جمیع کتب ظاهر خواهد شد و یک قرن نورانی تشکیل خواهد کرد، علم صلح و سلام بلند خواهد شد، وحدت عالم انسانی اعلان خواهد گردید، در میان اقوام و امم بغض و عداوت نماند، جمیع قلوب ارتباط به یکدیگر نماید. در تورات مذکور است در انجیل مذکور است، در قرآن مذکور است، در زند اوستا مذکور است، در کتاب بودا مذکور است. خلاصه در جمیع این کتب مذکور است که بعد از آنکه تاریکی عالم را احاطه نمود، آن روشنائی طلوع نماید. نظیر آن است که چون شب خیلی تاریک شود، دلیل بر ظهور روز است. و همچنین هر وقت که ظلمت ضلالت عالم را احاطه کند و نفوس بشر بکلی از خدا غافل شوند و مادیات به روحانیت غلبه نماید، جمیع ملل مانند حیوان غرق در عالم طبیعت گردند و از عالم حق بی خبر و خدا را فراموش نمایند زیرا حیوانات جز از محسوسات ندانند و قوای روحانیه اعتقاد ندارند و بکلی از خدا و انبیا بی خبر و بیزارند و طبیعی و فیلسوف مادی هستند، ولی انسان باید سالها زحمت بکشد و در مدارس تحصیل علم نماید تا مادی و طبیعی گردد، اما گاو بدون این زحمات رئیس فلاسفه مادیون است و در همچو وقتی آن آفتاب طلوع خواهد نمود و آن صبح نورانی ظاهر خواهد شد.

<sup>۱</sup> خطابه در نیویورک ۵ جولای ۱۹۱۲ ۲۰ یا ۲۱ رجب ۱۳۳۰

ملاحظه نمائید امروز به کلیّ مادیات به روحانیت غلبه نموده، در بین بشر ابدأ احساسات روحانیه نمانده، مدنیت الهیه نمانده، هدایت الله نمانده، معرفت الله نمانده، جمیع غرق در بحر ماده هستند. اگر چنانچه جمعی به کائس و یا به معابد میروند عبادت می کنند، این به جهت تقلید آباء و اجداد است، نه این است که تحرّی حقیقت کرده اند و حقیقت را یافته اند و حقیقت را می پرستند. از آباء و اجداد از برای آنها تقلیدی میراث مانده و به آن تقلید متشبّث و عادت کرده اند که بعضی اوقات به معابد بروند و آن تقلید را مجری دارند. و برهان بر این آنکه پسر هر یهودی یهودی است، پسر هر مسیحی مسیحی است، پسر هر مسلمی مسلم، پسر هر زردشتی زردشتی. پس این مذهب از آباء و اجداد میراث از برای او آمده است و تقلید آباء و اجداد می نماید. به جهت این که پدرش یهودی بوده، او هم یهودی شده، نه این که تحرّی حقیقت کرده و به تحقّق رسانیده که دین یهودی حقّ است و متابعت آن را کرده، بلکه دیده که پدر و آباء و اجداد بر این مسلک بوده، او هم این مسلک را پیش گرفته است. مقصد این است که ظلمت تقلید عالم را احاطه کرده، متابعت تقلید طریق الهی را گم نموده، نور حقیقت مخفی مانده. اگر این امم مختلفه تحرّی حقیقت کنند لابد بر این است که بر حقیقت پی برند و چون حقیقت را یافتند، جمیع ملل یک ملت گردند. اما مادام متمسک به تقلیدند و از حقیقت محروم و این تقلید مختلف است، لهذا نزاع و جدال در میان است بغض و عداوت بین ملل شدید است. اما اگر تحرّی حقیقت بکنند ابدأ عداوتی نماند، بغض نماند جنگ و جدالی نماند با یکدیگر نهایت التیام را حاصل کنند.

در ایّامی که در شرق ظلمت ضلالت در نهایت قوّت بود و غرق در تقلید، به درجه ای که این ملل شرق تشنه خون یکدیگر بودند، یکدیگر را نجس می شمردند و ابدأ با یکدیگر ملاقات نمی کردند، در همچو وقتی حضرت بهاء الله در شرق ظاهر شد و بنیان تقلید را برانداخت، نور حقیقت سطوع کرد. ملل مختلفه که متابعت نمودند، متحد شدند. چون تحرّی و پرستش حقیقت کردند، متّفق گشتند. جمیع بشر بندگان الهی هستند و همه از سلالهٔ آدم اند و همه از یک خاندان و جمیع اینها اساسشان یک اساس. و چون تعالیم انبیاء حقیقت است، لهذا یکی است و نزاع و جدال بین ملل از جهت تقلید است. ولی امروز در ایران، قلوب با یکدیگر متحد گردیده جانها با یکدیگر التیام یافته، بغض و عداوت شدید به محبّت و مودت تغییر نموده، کلّ به محبّت عظیم قیام کرده اند. مسیحی، یهودی، زردشتی، مسلمان، بودائی همهٔ اینها از تعالیم بهاء الله به حقیقت رسیدند، در نهایت الفت و محبّت با یکدیگر امتزاج یافته اند. انبیاء الهی با یکدیگر در نهایت محبّت اند. هر سلفی بشارت از خلف داده و هر خلفی تصدیق سلف نموده. اینها در نهایت اتّحادند، ولی ملتشان در نهایت اختلاف. مثلاً موسی خبر از مسیح داد بشارت از ظهور مسیح داد و مسیح تصدیق نبوت موسی را کرد پس در میان مسیح و موسی اختلافی نیست نهایت

ارتباط است لکن میانهٔ یهودی و مسیحی نزاع است. ولی اگر تحرّی حقیقت نمایند چون حقیقت یکی است، تعدّد ندارد، به کلّی با یکدیگر مهربان می شوند و در نهایت محبّت الفت میجویند و جمیع تصدیق جمیع انبیاء می کنند و جمیع تصدیق جمیع کتب می نمایند. این نزاع و جدال نمی ماند، همهٔ ما ها یکی می شویم، با یکدیگر در نهایت محبّت و الفت زندگی می کنیم، همه پدر و پسر می شویم، همه برادر و خواهر می شویم، در نهایت محبّت در نهایت الفت با یکدیگر معاشرت می نمائیم.

این قرن نورانی است، نسبت به قرون سالفه ندارد. ظلمت در آن قرون شدید بود، حالا عقول ترقّی نموده، ادراکات زیاد شده، عالم بشر در حرکت است، هرکسی تحرّی حقیقت می کند. دیگر زمانی نیست که با یکدیگر نزاع کنیم، وقت آن نیست که از یکدیگر کره داشته باشیم، در زمانی هستیم که باید در نهایت محبّت و الفت با هم باشیم.

حضرت بهاء الله به جمیع اقالیم عالم رسائل فرستاد و بجمیع ملوک الواح فرستاد، حتّی به رئیس جمهور امریکا پنجاه سال پیش در وقتی که هیچ ذکری از صلح عمومی نبود. در آن رسائل جمیع را به صلح عمومی دعوت نمود و جمیع را به وحدت عالم انسانی خواند و جمیع را به اصول انبیای الهی دعوت نمود. بعضی از ملوک اروپا استکبار کردند، از جمله ناپلیون ثالث. بعد رسالهٔ ثانی باو نوشتند؛ مضمون این است و آن رساله در سنهٔ شصت و نه صادر گشت و طبع شده که: ای ناپلیون، تو بسیار مغرور شدی، متکبر شدی، خداوند را فراموش کردی، گمان می کنی که این عزّت از برای تو باقی می ماند، این دولت از برای تو باقی می ماند. من نامه ای که از برای تو فرستادم، باید آن را در کمال محبّت قبول کنی، بلکه تو استکبار کردی، لهذا خدا انتقام شدید خواهد کشید، سلطنت تو را برمی اندازد و مملکت از دست تو بیرون می رود و در نهایت ذلّت می افتی، زیرا آنچه که به تو تکلیف شد، به آن قیام نمودی و حال آنکه آنچه بتو تکلیف گردید، آن سبب حیات عالم است. منتظر باش نعمت الهی را. و این رساله در سنهٔ هزار و هشتصد و شصت و نه صادر شد و بعد از یک سال بود که بنیان سلطنت او به کلّی برداشته شد. از جمله رساله ای است بسیار مفصّل که به پادشاه ایران نوشته شده و مطبوع است و در جمیع ممالک عالم منتشر و آن رساله نیز در سنهٔ هزار و هشتصد و شصت و نه صادر شد. در این رساله پادشاه ایران را نصیحت می کند، به عدالت امر می کند، به این که با جمیع ملل از رعایای خود مهربان باش امتیازی بین ادیان نگذار، با مسیحی، با مسلمان، با یهودی، با زردشتی با جمیع یکسان معامله کن و این تعدّیات که در مملکت است ازاله نما، زیرا این خلق جمیع بندگان خدا هستند، در نظر حکومت باید جمیع یکسان باشند، حکومت باید به جمیع مهربان باشد. اگر چنانچه عدالت نمودی و این ظلم ها را ازاله نکردی و موافق رضای خداوند حرکت نکردی، بنیان سلطنت متزلزل شود. و همچنین می فرماید که تو

باید علما را جمع کنی و مرا بخواهی، من حاضر شوم من اقامه حجّت و براهین می کنم و بر جمیع حجّت را ظاهر می نمایم. این بود که اعتنائی نکرد و جواب رساله جمال مبارک را نداد. بعد خدا بنیان سلطنت او را برانداخت و خود او کشته شد. از جمله به عبدالعزیز پادشاه عثمانیان رساله مرقوم شد. در این رساله تهدید فرمودند که تو مرا به سجن فرستادی، مسجون نمودی. گمان می کنی که سجن از برای من ضرر دارد و یا آنکه سجن از برای من ذلت است. این سجن از برای من عزّت است، زیرا در سبیل الهی است من جرمی نکردم که در حبس بمانم، در راه خدا این بلایا و رزایا وارد، لهذا من نهایت سرور را دارم، بی نهایت خوشنودم، و لکن تو منتظر باش، خدا از تو انتقام می کشد و عنقریب ملاحظه می کنی که بلا مثل باران بر تو می بارد و معدوم خواهی شد. و همین طور شد. به این عظمت حضرت بهاء الله به جمیع سلاطین عالم رسائل شتی فرستاد و جمیع را به محبت و الفت دعوت نمود، جمیع را به صلح عمومی دعوت کرد، جمیع را به وحدت عالم انسانی دعوت نمود، جمیع را به اتّحاد و اتّفاق دعوت کرد تا کلّ متّحد و متّفق گردند و این جنگ و جدال نماند، این حرب و قتال نماند، این عداوت و بغضا نماند، کلّ متّحد و متّفق شویم و به عبودیت پروردگار قیام نمائیم و در طریق او جانفشانی کنیم.

باری دو پادشاه به مقاومت حضرت بهاء الله برخاستند: یکی ناصرالدین شاه یکی عبدالحمید. و حضرت بهاء الله را در قلعه عکا حبس کردند تا شمع او را خاموش کنند و امر او را معدوم نمایند. لکن حضرت بهاء الله در حبس نامه های شدید مرقوم فرمود که این حبس سبب می شود که امر من بلند گردد و این حبس سبب میشود که تعالیم من انتشار یابد و من ضرری حاصل نخواهم کرد، زیرا من جانم را فدا کردم، دولتم را فدا کردم، مالم را فدا کردم، آنچه داشتم فدا کردم، از برای من این سجن ضرری ندارد. و همین طور که فرمود در سجن علم خود را بلند فرمود، آوازه امرش به شرق و غرب رسید، حتی به امریکا رسید. حالا در جمیع قطعات عالم، امر بهاء الله منتشر است، اگر به آسیا سفر کنید، به هر جا بروید می بینید در انتشار است. در افریقا در انتشار است، در اروپا در انتشار است، لکن در امریکا در بدایت امر است و حال در جمیع آفاق منتشر. این دو پادشاه ابداً نتوانستند که مقاومت او نمایند، و لکن خدا این دو پادشاه را به کلی برانداخت ناصرالدین شاه کشته شد و عبدالحمید در حبس افتاد.

اما من عبدالبهاء چهل سال در حبس بودم. خدا زنجیر را از گردن من برداشت و بر گردن عبد الحمید گذارد و این در یک دفعه، چون کمیته اتّحاد ترقی اعلان حریت کردند، مرا آزاد نمودند و زنجیر را از گردن من برداشته و بر گردن عبدالحمید گذاردند. همان کاری را که او با من کرد، بسر او آوردند. الان در نهایت مذلت در حبس است، مثل آنکه من در حبس بودم. ولی من در حبس مسرور بودم،

نهایت انشراح قلب داشتم، زیرا من مجرم نبودم، به جهت سبیل الهی حبس را قبول نموده بودم. هر وقت در خاطر می آمد که من برای خدا حبس شده ام، نهایت سرور را پیدا می کردم. ولی عبدالحمید به نکبت اعمال خود گرفتار به سبب نگاه در حبس افتاد. هر ساعت می میرد و زنده می شود در نهایت حزن در نهایت یأس است. اما من در نهایت امیدواری بودم و مسرور بودم که الحمد لله در سبیل الهی محبوسم، حیاتم هدر نمی رود. هر کس مرا می دید ابداً گمان نمی کرد که من محبوسم. در نهایت سرور، در نهایت تشکر، در نهایت صحت بودم. ابداً اعتنائی به این حبس نداشتم.

